دست آخر

انقلاب فرانسه؛جنگ طبقاتی یاتصادم فرهنگی؟

مکر تاریخ

شیماپهره‌مند

انقلاب کبیر فرانسه از جایگاه خاصی در تاریخ فرانسه و نیز تاریخ انقلاب‌ها برخوردار است. به‌روایت تی. سی. دایلیو. بلینک استاد تاریخ، دست‌کم از سخنرانی آلفرد کابن در سال ۱۹۵۴ با عنوان «افسانه انقلاب فرانسه»، مناقشات درباره خاستگاه‌ها، ماهیت و پیامدهای انقلاب فرانسه آغاز شد. از سال‌های ۱۹۵۰ به بعد، انقلاب فرانسه مورد توجه متفکران و مورخان حوزه‌های مختلف قرار گرفته، تا حدی که هیچ رویداد تاریخی دیگری به اندازه این انقلاب متنا بحث و مناقشه نبوده است. بلینک در کتاب «انقلاب فرانسه: جنگ طبقاتی یا تصادم فرهنگی؟»، طرحی از وضعیت مخاصمات و اختلافات در موضوع انقلاب فرانسه ترسیم می‌کند و از بیان جسورانه‌ای آغاز می‌کند که به تفسیر لُفور بازمی‌گردد؛ اینکه علی‌رغم تلاش‌های بسیار برای بازتفسیر انقلاب فرانسه، تنها تحلیل پذیرفتنی و منسجم همچنان همان تحلیلی است که پیرو سنت مورخ بزرگ فرانسوی ژرژ لفور، انقلاب فرانسه را یک «انقلاب بورژوایی» می‌دانند. از نظر بلنینک، نقطه ورود به بحث باید از همان «افسانه»ای باشد که کابن در سخنرانی خود به آن حمله کرد و هدف حمله او را می‌توان تفسیر مارکسیستی نامید، اگرچه این برچسب سهل‌الوصول چندین معنی را پوشش می‌دهد که با هم تفاوت‌های ظریفی دارند». بلنینک اشاره می‌کند که موجوترین صورت‌بندی دراین‌باره را می‌توان در کتاب کوتاه و نافذ لفور با عنوان «ظهور انقلاب فرانسه» یافت که علت اصلی انقلاب را در ناهمخوانی فزاینده میان داعیه عمومی و واقعیت اقتصادی پیگیری می‌کند. اینکه رژیم پیشین تحت تسلط روحانیان و اشراف بود و آنها بودند که از تمام وجیه و اعتبار برخوردار بودند و سطوح عالی دولت و جامعه را در اختیار داشتند. در جامعه فئودالی که زمین تنها شکل ثروت است، موقعیت ممتاز اشراف پایه اقتصادی محکمی داشت، اما تا اواخر قرن هجدهم دیگر زمان آن سرآمده و توسعه تجارت و صنعت طبقه جدید بورژوازی را پدید آورده بود که مدام بر تعداد شان افزوده می‌شد. کارشان رونق می‌گرفت و این بود که با ارتجاع آریستوکراسی در تقابل قرار گرفتند؛ «چنین ناهمخوانی‌ای هرگز تا بدِ دوام نمی‌آورد. انقلاب ۱۷۸۹ هماهنگی میان واقعیت و قانون را اعاده کرد». بلنینک اشاره می‌کند که اشراف با حمله به سلطنت مطلقه در ۱۷۸۷ اولین ضربه را به رژیم مستقر وارد کرده و رخنه‌ای باز کردند که از درون آن بورژواها سرازیر شدند. از این‌رو به روایت شاتو بریان: «این انقلاب را آغاز کردند، عوام آن را تکمیل کردند». بلنینک تاریخ انقلاب فرانسه را بر اساس کارسرنوشت‌ساز از فئودالیسم به سرمایه‌داری و در نتیجه جهان مدرن بازخوانی می‌کند، اما آنچه این کنار را در قالب انقلاب فرانسه به‌عنوان «عظیم‌ترین انقلاب تاریخ جهان» به تعبیر مارکس خاص و متفاوت کرده، سرعت و خشونت و تمام‌عیاری آن است. بلنینک در قالب سه بخش، رویکردهای اصلی به انقلاب فرانسه شامل رویکرد کلاسیک یا مارکسیستی، رویکرد تجدیدنظرطلبان و بساتجدیدنظرطلبان را به دید انتقادی شرح می‌دهد. سه بخش عمده کتاب عبارت‌اند از «خاستگاه: رژیم پیشین»، «رخداد: انقلاب» و «پیامد: تابلئون و پس از آن». در بخش اول، «رشد اقتصادی و مشکلات اقتصادی»، «تعارض اجتماعی و آمیختگی اجتماعی»، «روشنگری» و «حوزه عمومی و افکار عمومی» مورد ارزیابی قرار گرفته. بخش دوم به «بحران ۱۷۸۶-۱۷۸۹» و «انقلاب و نظم نو» پرداخته، و در بخش سوم نیز تحولات فرانسه در دوران پساانقلاب بررسی و تحلیل شده است. بلنینک با فهرست‌کردن روایت‌های مختلف از انقلاب فرانسه حامیه روایت مارکسیست‌ها به این نتیجه می‌رسد که برای آنکه انقلاب فرانسه را بورژوایی بدانیم فقط یک راه وجود ندارد و می‌نویسد: «از خوش‌اقبالی مارکسیست‌ها و دیگرانی که در جامعه به دنبال نیروهای پیشران تاریخ می‌گردند، سیر تاریخ‌نگاری دیالکتیکی نسبت بلنیه چرخه‌ای است و چندی نخواهد گذشت که تبیین‌های فرهنگی رو به زوال رژیم پیشین نیز به نوبه خود کهنه به نظر بیایند». بنابراین از نظر بلنینک کاملا معقول است که به تحلیل رخداد خصوصیت اجتماعی انقلاب فرانسه اندیشه دهیم. چراکه او بحث درباره انقلاب فرانسه را نه‌تنها بحث درباره یک رخداد تاریخی یک بحث درباره بنیان‌های تاریخ فرانسه و اروپا و نیز بنیان‌های بحث تاریخی می‌داند. یک‌ویژگی مهم مطرح، نیروهای اساسگرای تشکیل دهنده انقلاب فرانسه که در فاصله زمانی مورد بحث و مناقشه نبوده است. بلنینک در کتاب «انقلاب فرانسه: جنگ طبقاتی یا تصادم فرهنگی؟»، طرحی از وضعیت مخاصمات و اختلافات در موضوع انقلاب فرانسه ترسیم می‌کند و از بیان جسورانه‌ای آغاز می‌کند که به تفسیر لُفور بازمی‌گردد؛ اینکه علی‌رغم تلاش‌های بسیار برای بازتفسیر انقلاب فرانسه، تنها تحلیل پذیرفتنی و منسجم همچنان همان تحلیلی است که پیرو سنت مورخ بزرگ فرانسوی ژرژ لفور، انقلاب فرانسه را یک «انقلاب بورژوایی» می‌دانند. از نظر بلنینک، نقطه ورود به بحث باید از همان «افسانه»ای باشد که کابن در سخنرانی خود به آن حمله کرد و هدف حمله او را می‌توان تفسیر مارکسیستی نامید، اگرچه این برچسب سهل‌الوصول چندین معنی را پوشش می‌دهد که با هم تفاوت‌های ظریفی دارند». بلنینک اشاره می‌کند که موجوترین صورت‌بندی دراین‌باره را می‌توان در کتاب کوتاه و نافذ لفور با عنوان «ظهور انقلاب فرانسه» یافت که علت اصلی انقلاب را در ناهمخوانی فزاینده میان داعیه عمومی و واقعیت اقتصادی پیگیری می‌کند. اینکه رژیم پیشین تحت تسلط روحانیان و اشراف بود و آنها بودند که از تمام وجیه و اعتبار برخوردار بودند و سطوح عالی دولت و جامعه را در اختیار داشتند. در جامعه فئودالی که زمین تنها شکل ثروت است، موقعیت ممتاز اشراف پایه اقتصادی محکمی داشت، اما تا اواخر قرن هجدهم دیگر زمان آن سرآمده و توسعه تجارت و صنعت طبقه جدید بورژوازی را پدید آورده بود که مدام بر تعداد شان افزوده می‌شد. کارشان رونق می‌گرفت و این بود که با ارتجاع آریستوکراسی در تقابل قرار گرفتند؛ «چنین ناهمخوانی‌ای هرگز تا بدِ دوام نمی‌آورد. انقلاب ۱۷۸۹ هماهنگی میان واقعیت و قانون را اعاده کرد». بلنینک اشاره می‌کند که اشراف با حمله به سلطنت مطلقه در ۱۷۸۷ اولین ضربه را به رژیم مستقر وارد کرده و رخنه‌ای باز کردند که از درون آن بورژواها سرازیر شدند. از این‌رو به روایت شاتو بریان: «این انقلاب را آغاز کردند، عوام آن را تکمیل کردند». بلنینک تاریخ انقلاب فرانسه را بر اساس کارسرنوشت‌ساز از فئودالیسم به سرمایه‌داری و در نتیجه جهان مدرن بازخوانی می‌کند، اما آنچه این کنار را در قالب انقلاب فرانسه به‌عنوان «عظیم‌ترین انقلاب تاریخ جهان» به تعبیر مارکس خاص و متفاوت کرده، سرعت و خشونت و تمام‌عیاری آن است. بلنینک در قالب سه بخش، رویکردهای اصلی به انقلاب فرانسه شامل رویکرد کلاسیک یا مارکسیستی، رویکرد تجدیدنظرطلبان و بساتجدیدنظرطلبان را به دید انتقادی شرح می‌دهد. سه بخش عمده کتاب عبارت‌اند از «خاستگاه: رژیم پیشین»، «رخداد: انقلاب» و «پیامد: تابلئون و پس از آن». در بخش اول، «رشد اقتصادی و مشکلات اقتصادی»، «تعارض اجتماعی و آمیختگی اجتماعی»، «روشنگری» و «حوزه عمومی و افکار عمومی» مورد ارزیابی قرار گرفته. بخش دوم به «بحران ۱۷۸۶-۱۷۸۹» و «انقلاب و نظم نو» پرداخته، و در بخش سوم نیز تحولات فرانسه در دوران پساانقلاب بررسی و تحلیل شده است. بلنینک با فهرست‌کردن روایت‌های مختلف از انقلاب فرانسه حامیه روایت مارکسیست‌ها به این نتیجه می‌رسد که برای آنکه انقلاب فرانسه را بورژوایی بدانیم فقط یک راه وجود ندارد و می‌نویسد: «از خوش‌اقبالی مارکسیست‌ها و دیگرانی که در جامعه به دنبال نیروهای پیشران تاریخ می‌گردند، سیر تاریخ‌نگاری دیالکتیکی نسبت بلنیه چرخه‌ای است و چندی نخواهد گذشت که تبیین‌های فرهنگی رو به زوال رژیم پیشین نیز به نوبه خود کهنه به نظر بیایند». بنابراین از نظر بلنینک کاملا معقول است که به تحلیل رخداد خصوصیت اجتماعی انقلاب فرانسه اندیشه دهیم. چراکه او بحث درباره انقلاب فرانسه را نه‌تنها بحث درباره یک رخداد تاریخی یک بحث درباره بنیان‌های تاریخ فرانسه و اروپا و نیز بنیان‌های بحث تاریخی می‌داند. یک‌ویژگی مهم مطرح، نیروهای اساسگرای تشکیل دهنده انقلاب فرانسه که در فاصله زمانی مورد بحث و مناقشه نبوده

گفت‌وگوی احمد غلامی با اردوان امیراصلانی درباره مسائل خاورمیانه

برگ برنده دست کیست؟

با تغییر و تحولات اخیر در سوریه، منطقه خاورمیانه بیش‌ازپیش وارد دوران بحرانی شده است. سیاست‌های محمد جولانی و هیئت تحریرالشام همچنان در ابهام است. اما تحولات در سوریه پرشتاب پیش می‌رود. با روبکرد تازه ترکیه و نقش جدیدی که بعد از تغییرات سوریه ایفا می‌کند، به نظر می‌رسد مسائل و مخاطراتی برای کشورهای منطقه و منافع آمریکا و اروپا پیش خواهد آمد که آنان را ناگزیر به تصمیم‌گیری و تبیین سیاست‌های جدید در قبال ترکیه و نیز دیگر کشورهای منطقه خواهد کرد. درعین‌حال ایران به‌عنوان کشوری که اینک شاهد آسیب دیدن بخشی از حامیان خود در منطقه است، ناگزیر است تصمیمات نژادی به نفع منافع ملی خود اتخاذ کند که چه‌بسا عمده این تصمیمات به مسائل اقتصادی مربوط باشد. اردوان امیراصلانی، حقوق‌دان و تحلیلگر سیاسی، معتقد است با اینکه ایران برگ‌های برنده سابق را ندارد تا در مذاکره با آمریکا دست بالا را داشته باشد، اما می‌تواند از موقعیت پیش‌آمده در منطقه استفاده کرده و در نوازن قوای منطقه، جایگاه مناسبی پیدا کند. او می‌گوید ایران تنها بازار بکری است که می‌تواند به اقتصاد کشورهای اروپایی کمک کند و مع‌الوصف با طرح سرمایه‌گذاری خارجی نیازهای اقتصادی خود را تأمین کند؛ بنابراین بازگشت ایران به بازار اقتصاد جهانی، هم برای ایران و هم دنیای غرب، بسیار مهم است. در برنامه «برخورد» با اردوان امیراصلانی درباره مسائل خاورمیانه و وضعیت ایران به گفت‌وگو نشسته‌ایم.

آقای دکتر امیراصلانی می‌خواهیم درباره شرایط کنونی سوریه صحبت کنیم. گویا همه چیز تمام شده، اما از یک سوگویا همه چیز در حال شروع‌شدن است. درواقع می‌توان گفت آغازیک پایان یا پایان یک آغاز است و منطقه متوجه تحولات جدیدی است. صورت‌بندی کلی شما از وضعیت سوریه و نیروهایی که در سوریه درگیر هستند، چیست؟ و در میان نیروهای سیاسی اینک چه کسانی دست بالا را دارند؟

مسئله سوریه، مسئله بسیار حساسی است؛ نه‌فقط درباره ایران بلکه درباره کل خاورمیانه. آنچه در سوریه رخ داد، برای همه بسیار تعجب‌برانگیز بود. چطور ممکن است ارتش باتجربه و جنگیده بشار در مدت ۱۱ روز تسلیم شود، کوچک‌ترین گلوله‌ای شلیک نکند و رژیم اسد سقوط کند. نتیجه این داستان برای دیگر کشورها در منطقه به‌ویژه در ایران چیست؟ در سوریه مشخص است که گروه اوّلی جولانی که اسم منفوقه الشرع دارد، آمده، که یک فرد اسلام‌گرای تکفیری است که دست راست ایالغدادی بوده و اهل سوریه هم نیست. بعضی‌ها می‌گویند عراقی است یا سعودی است. اما هیچ‌کس نمی‌گوید سوریه‌ای است. او را به سوریه فرستادند که مسئول جنگ و جدال سوریه و ایجاد کروه النصره و داستان‌های اغاغده شود. چهره متواضعی که این روزها از ایشان با کراوات در نشریات می‌بینیم، یک ظاهرسازی کامل است. جولانی گروهی با اسم مخفف «HTS» (هیئت تحریرالشام) تشکیل داد؛ گروهی که شهر ادلب را در اختیار داشت که بزرگترین سوریه و تحت کنترل نیروهای ترکیه بود. در واقع ایشان آنب دست ترکیه است. یک‌دفعه سرازیر شدند و شهرهای حماه، حمص و حلب را گرفتند و به دمشق رسیدند. دیگر نیروهای مطرح، نیروهای اساسگرای سنی تکفیری هستند. کردها هم در شمال سوریه در مرز ترکیه کوشای هستند؛ گروه «وایی‌جی» که برادر یا خواهر نیروهای «پ‌ک‌ک» ترکیه، جنبش اوجالان هستند. و نیروهای شاخص علویان وابسته به گروه‌های شیعی که در منطقه لاذقیه و طرطوس متمرکزند و هم‌اکنون در وضع و وخشت به سر می‌برند. تحریرالشام یا بیل قضی‌ها و سعودی‌ها برای کار آمد. تفکر ایدئولوژیکش مربوط به اخوان‌المسلمین ترکیه است که با مصر فرق دارد و همان این است که یک دولت اسلام‌گرا در سوریه احیا کند. فعلا حرف از تمایل به مراعات و حفظ منافع اقلیت‌ها می‌زنند که طالبان هم این حرف‌ها را در کابل زد و بعد دیدیم که درباره زنان و دستوش‌شان به آموزش‌وپرورش چه کردند. مشکل اساسی در اینجا مربوط به ایران است. چون سیاست خارجی در منطقه در دهه ۴۰ سال اخیر رویکی به اصل استوار بوده و تز ما از لحاظ مقابله با دشمن‌مان بنی‌ثابت بوده به مرور و جنگ را دور از مرزهای ایران انجام دهیم که کشور ایران و سرحد مرزی آن مورد حفظ قرار بگیرد. اما در مدت چند هفته دیدیم که محورهای امنیتی ایران یکی پس از دیگری تضعیف شده و ایران دیگر قادر نیست نیروهای خودش را به این منطقه‌ها ارسال کرده و با دشمنان و مخالفانش مبارزه کند. حزب‌الله برای ما مرزش اساسی داشت؛ به خاطر شیعه‌بودن اکثریت جمعیت مسلمان لبنان و به خاطر حضور دیرینه ایران در منطقه. حزب‌الله لبنان برای رژیم سابق ایران هم اساسی بود. با امام موسی صدر حزب امل را تشکیل دادند و بعد حزب‌الله قدرت گرفت. پس لبنان برای ایران حیاتی است. اسلام شیعی در دوران صفویه از لبنان به ایران آمده بود. با نابودشدن حامی منافع ایران در سوریه، ایران دیگر دسترسی زمینی به لبنان ندارد. حتی تلاش کرد از راه هوایی برای حزب‌الله تجهیزات بفرستد که نیروهای اسرائیلی رسما گفتند اگر این اتفاق بیفتد، ما بمباران‌اش می‌کنیم. درواقع ایران

دیپلماسی این است که آدم خودش را موظف بداند حرف حق را به کرسی بنشاند. دیپلماسی یعنی با قابلیت‌هایی که داریم، با قابلیت‌هایی دیگران دارند، چطور می‌توان به نتیجه‌ای رسید که منافع کشور حفظ شود. پاسخش واضح است به دولت حاکم هم به‌تدریج به این سو می‌رود؛ یعنی به این مذاکره نشان‌دادن به سوی آمریکا

و محل‌های استراتژیک حوثی‌ها را هدف قرار دادند و دقت بیشتری درباره ارسال تجهیزات نظامی از ایران به یمن به عمل خواهند آورد. چند روز پیش آمریکا برای بار اول رسما ایران را درباره حوثی‌ها تهدید کرد، بنابراین من با وکسانی که دشمن تلقی می‌کردیم، دیگر دیواری وجود ندارد. این شرایط، دولت ما را موظف می‌کند که ابعاد دیگر این داستان را در نظر بگیرد که چه کنیم. ظاهرا هم متوجه شده‌اند چه کنیم. چون پیام‌هایی که از تهران می‌رسد، این است که دست مذاکره به سوی دولت جدید آمریکا که ۲۰ ژانویه در واشنگتن بر سر کار خواهد آمد، نشان دادند و آمادگی خود را برای مذاکره اعلام کرده‌اند. مذاکره هم یعنی اینکه ما سر میز می‌نشینیم و تکرار می‌کنیم که به‌هیچ‌عنوان دنبال بمب اتم نخواهیم رفت و غنی‌شدن اورانیوم را به پایین‌ترین درجه ممکن خواهیم رساند؛ یعنی به دوران برجام برمی‌گردیم. سرمایه‌گذاری‌ای که کشور ما در منطقه کرد، از بین رفت. نیروهای ایرانی چند روز قبل از سقوط اسد، سوریه را ترک کردند. روس‌ها هم ترک کردند. تصویرهای انتقال تجهیزات نظامی روسیه را به طرف طرطوس و لاذقیه می‌دیدیم که سوار کشتی‌های متفرقه می‌شدند تا به روسیه برگردند. درواقع همه کسانی که در داستان سوریه سهیم بودند، متوجه شدند که این داستان عاقبتی ندارد. ارتش سوریه که وابسته به شخص اسد بود و این داستان برای جان کل سربازانش ریسک بود. کوچک‌ترین مبارزه‌ای نکرد و تسلیم شد؛ احتمالا در قبال مزایای متفرقه‌ای که بعدها تو خواهد شد. فلق سوریه به دنبال تضعیف حزب‌الله و حمص و حوثی‌ها، اسرار نفوذ ایران در منطقه و برگ‌های برنده ایران در مذاکرات آینده با آمریکا را تحت تاثیر قرار داد. موقعیت ما هم‌اکنون ضعیف‌تر از موقعیت ۱۰ سال پیش است و این دردناک است.

ایران کشور بزرگی است و همان‌طور که شما بهتر می‌دانید، بخشی از ادامه جنگ در دیپلماسی اتفاق می‌افتد. در صورت با وجود شرایط موجود، باید توازن قدرتی در خاورمیانه صورت بگیرد. الان ترکیه است که بازیگر بسیار بالا را دارد. خود تحریرالشام در سوریه یک مسئله است. همین‌طور مسئله عربستان هم هست. به نظر شما امکان دارد از طریق دیپلماسی بتوانیم در این توازن قوا شرکت کنیم؟ چون ترکیه هم با اتحادیه اروپا و هم اسرائیل خطرناک است و برای کشورهای منطقه قدری محسوب می‌شود که زیاده‌طلب و جاه‌طلب است. ایران چطور می‌تواند این توازن قوا در آن استفاده کند و به سمت دیپلماسی برود تا بتواند از حذرهای ذاتی در وضعیت منطقه استفاده کند؟

فرمایش شما کاملا درست است. چون سیاست خارجی ما در منطقه در دهه ۴۰ لغتش به عقیده بنده دیپلماسی نیست. اگر ایران در موقعیت مثبتی قرار گرفته، به خاطر عزم و دیپلماسی ایران بوده. اقتصاد کشور که اسفناک است. فقط قافق است در حیابان‌های تهران راه بروند. تا سر کوچه که برویم و برگردید، می‌بینید قیمت‌ها افزایش یافته‌اند. صنایع خوابیده، بیشتر انرژی و آب، بخش‌های هر نکته اقتصادی مثبت و اقتصادی قوی نداریم. بنابراین قدرتی که ما داریم، نتیجه قدرت ایران با احیای دیپلماسی قوی ایران نیست، بلکه نتیجه خطری است که دیگر محورهای قدرت در منطقه برای اسرائیل و اروپا و آمریکا در منطقه می‌توانند ایجاد کنند. ترکیه الان خودش را در موضع قدرت می‌بیند و هر بار که منافع ایران به خطر می‌افتد، خودش را در موضع قدرت می‌بیند که یک قدم جلوتر برود. در سوریه که تا ۲۰ روز پیش در تصرف نفوذ ایران بود، الان نفوذ ایران صفر و نفوذ ترکیه صد است. چون جولانی که بر سر کار است، توجه ترکیه و اردوغان در اداب بود و سابقه کاش فقط در ادلب بوده، با نیروهای ترکیه و یول غیرها وارد شده و سوریه را تصرف کرده است. حقوق قدرتمند ترکیه و تصرف سوریه و حرف‌هایی که از آنکارا می‌شنویم، باید تشنج یا ایجاد وهم در دنیای غرب و حتی در ایران شده است. از اردوغان شنیدم که باید اورشلیم از شام (سوریه) می‌گذرد. خودش را پوپاگاندا شهرزادی است که در آید آمریکا و اسرائیل برای آنها حساس و خطرناک است. آمریکایی‌ها یک استاندارد آمریکایی سابق را به‌عنوان سفیر به ایران فرستادند که منکر وجود ملت فلسطینی است و می‌گوید حق مسلم اسرائیلی‌ها این است که وجود داشته باشند و در قبال این حق، فلسطینی‌ها حق وجود ندارند. بحث کشوری ملی ترکیه که جزء پیمان ناتو هستند، آن را بزند که اورشلیم را از طریق سوریه و بشام تصرف خواهیم کرد. انگار دوباره حرف‌های ایران را می‌شنوند. در زمانی که در موضع قدرت بود، با واشنگتن توافق کرده‌ایم، دشمن‌مان این است که آنا آنها مارکیه ما را با قبول خواهند کرد یا نه. چون آنها وضعی را که خودمان از لحاظ استراتژیک و داستان داخلی می‌بینیم، بهتر از ما می‌بینند. زمان که بگذرد به نفع آنهاست. آنها دوندگی نخواهند کرد که با ما مذاکره کنند و یکی از مشکلاتی که ما در داستان‌های آینده خواهیم داشت، این است که آنا آنها سیر میز مذاکره می‌آیند یا نمی‌آیند. پس شانس ما قدرت دیپلماسی ما نیست. اگر بود تنجیجاش را می‌دیدیم که فعلا چیزی نمی‌بینیم. قدرت ما در موقعیت ما است، به خاطر نحوه حضور ترکیه و یکعبری کشورهای عربنشین منطقه.

فکر می‌کنم ایران تمایل برای مذاکره با آمریکا بیش از آنکه جنبه واقعی داشته باشد، نوعی حرکت پیشگیرانه است برای اینکه ترامپ روی کار بیاید و شاید بتوانند معادلات را طور دیگری حل کند. اسرائیل همواره دوست‌ات پای آمریکا را به جنگ با ایران بازکند. به این دلیل فکر می‌کنم تقاضای مستقیم ایران برای مذاکره بیش از اینکه واقعی باشد، جنبه صوری دارد و تمام شد. دسترسی به بازار جنوب در حال منتفی‌شدن است و انرژی ارزان بود، تمام شد. دسترسی به بازار جنوب اصل دسترسی به بازار چین و انرژی ارزان بود، تمام شد. آیا با این تحلیل موافقید؟

تحلیل بسیار هوشمندانه‌ای است، قبول دارم. ولی فکر می‌کنم اوضاع ایران حادتر از آن است که بتوانیم با آمریکا مذاکره نکنیم. در شرایط فعلی می‌توانیم فکر کنیم اگر دست مذاکره به سوی آمریکا دراز کنیم، آمریکا جلوی اسرائیل را می‌گیرد و اسرائیل تهاجم نظامی به ایران نخواهد کرد. ولی به نظر من اسرائیل دیگر نیازی به انجام این کار ندارد. ۸۰۰ پرواز اسرائیلی در ۴۸ ساعت پس از فرار اسد، کلیه تجهیزات سوریه حتی نیروی دریایی‌اش را ویران کرد. غیرقانونی بود. ولی این کار را انجام داد. چون می‌توانست، بدون اینکه با کوچک‌ترین تهدیدی از آمریکا یا اروپا به اسرائیل مواجه شود و کسی حرف از حقوق بین‌الملل بزند. پس چرا به ایران حمله کند. اسرائیل اگر به ایران حمله کند برای آمریکا احساس خطر دارد. چون فکر می‌کند شاید ایران به امارات یا سعودی‌ها شلیک کند و پروژه ۲۰۳۰ محمد بن‌سلمان عقب بیفتد و ضرر ببینند. سعودی‌ها صدها میلیارد دلار در این داستان سرمایه‌گذاری کرده‌اند و حتی دارند ماجرا را آرام می‌کنند و به اسرائیلی‌ها گفتند شما باید برای سرحد مرزی ایران احترام قائل باشید و حمله نکنید. به این خاطر که سعودی‌ها یک‌دفعه عاشق ایران شده باشند. فقط به خاطر اینکه می‌دانند اگر یک موشک از ایران به عربستان سعودی یا امارات برود، کل پروژه‌ای که سعودی‌ها دنبالش هستند که به صلح خواهند رسید.

پس می‌توان نتیجه گرفت که مسئله بیشتر اقتصادی است و بعد از آمدن ترامپ قرار نیست به اوکراین کمکی شود.

اگر کمک‌ها قطع نشود، مطمئنا کم خواهد شد و دولت آمریکا به اوکراین فشار خواهد آورد که پروژه روسیه را قبول کند و نتیجه این خواهد بود که اوکراین از لحاظ حقوقی رسما سرحد مرزی روسیه را در مناطق دونتسک و لوهانسک در سمت شرق اوکراین جلوتر بیاورد و کریمه را قبول کند که جزء سند علی روسیه شود.

آمریکا همواره تلاش رقابت با چین است که مدام می‌شنویم. واقعیت هم این است که رقابت بین چین و آمریکا اینک خیلی شدید است. با این وصف، در وضعیت کنونی آیا یک خاورمیانه آرام به نفع آمریکاست یا خاورمیانه تک‌نه‌تک‌شده و پرآشوب؟

به عقیده من چین برای آمریکا خیلی مهم است. البته آمریکا چین را ساخت. یادم است چند سال پیش یک شرکت آمریکایی سوپرمارکتی به نام «والمارت» به اندازه کل اتحادیه اروپا از چین جنس می‌خرید و مقدار قابل‌توجهی از ذخایر ارزی چین قرضه علی آمریکاست. درواقع این دو کشور به هم وابسته هستند. چین از لحاظ نظامی به‌هیچ‌عنوان قادر به رقابت با آمریکا نیست. آمریکا ۱۱ و به‌زودی ۱۲ ناو هواپیمابر دارد که هرکدامش مثل یک شهر می‌ماند. زیردریایی و چندین ناو جنگی دارد. چین چنین تاسیساتی ندارد، ولی رقیب سیاسی آمریکا شده است. در آفریقای ساحل، با خروج فرانسه، چین و ترکیه دارند در این کشورها اعمال نفوذ می‌کنند و جایگزین فرانسه و آمریکا می‌شوند. نکته خیلی جالب این بود که در کشور نیجر، وقتی فرانسوی‌ها خارج شدند، آمریکایی‌ها هم که آنجا پایگاه نظامی داشتند خارج شدند و اقتصاد دست نیجر افتاد و پادکاش هم دست کروه واکنر روسیه. چین خارج نیست با آمریکا وارد جنگ نظامی شود، این را خودش می‌داند و برایش مهم است که به هر نحوی دسترسی بازار آمریکا را به شرکت‌ها و محصولات چینی نگه دارد. پس هیچ‌وقت چین منافع خودش در آمریکا را زیر پا نخواهد گذاشت. به خاطر اینکه در خاورمیانه تشنج ایجاد کند. در خاورمیانه باید آرامش نسبی باشد که فراورده‌های نفتی و گازی به بازارهای جهانی ارسال شود. در عین حال، تشنج ایجاد نشود که نیازی به حضور نظامی آمریکا در منطقه نباشد و سوم اینکه تحرکات دموکراتیک در منطقه اتفاق نیفتد که آسایش اجتماعی اروپا به هم بخورد و چند میلیون مهاجر به آنجا بروند. فقط این مسائل مطرح است. داستان دیگری نیست. آنچه در عراق پیا آذربایجان و عمان می‌گذرد، هیچ تاثیری در سیستم جهانی دارد. عراق هم کاملا فهمیده و می‌خواهد روزانه چهار میلیون و خرده‌ای نفت صادر کند، به‌طوری که بودجه عراق امروز در آمریکاست. درواقع دولت عراق هر ماه باید یک فاکتور به دولت آمریکا بزند که اینها نیازهای من است و خواهش می‌کنم برایم پول بفرستید. چون پول صادرات نفت عراق را آمریکایی‌ها وصول می‌کنند. دولت عراق از لحاظ مالی در تصرف کامل دولت آمریکا است.

نکته مهم دیگر رابطه عشق و نفرت بین اسرائیل و ترکیه است. آیا این رابطه واقعی است؟ بعید به نظر می‌رسد ترکیه و اسرائیل وارد تنش جدی شوند.

همان‌طور که مستحضرید اسرائیل در کل خاورمیانه تنها کشوری است که نیروی مسلح اتمی دارد، البته به‌جز پاکستان. اسرائیل بیش از ۴۰۰ کلاهک اتمی دارد و پیمان بین‌المللی معروف «IAEA» (پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای) را هم امضا نکرده است. کشور دیگری در منطقه بمب اتمی ندارد. تمام داستان سوریه به اندازه داستان اوکراین باشد. اوکراین بزرگ‌ترین منابع کشاورزی دنیا را دارد، اما سوریه ارزش اقتصادی ندارد. به توطئه فرق نمی‌کنم، ولی تمام تلاش آمریکایی‌ها صد درصد از نفوذ خودشان استفاده خواهند کرد تا اوکراین و روسیه به صلح برسند. تمایلگرش هم چند روز گذشته چه کاگ الایی دارد در آخرین روزهای ریاست‌جمهوری‌اش دومیلیارد ۵۰۰ میلیون دلار کمک نظامی به اوکراین کرد، چون می‌دانند که پوسن از ۲۰ اردیبهشت و روی کار آمدن ترامپ از این خبرها نخواهد بود و خود اوکراینی‌ها هم این داستان را می‌دانند. مذاکرات شروع شده است و چند روز پیش هم تبادل اسرا بین روسیه و اوکراین شروع شد که اینها نمایانگر صلح است. دونالد ترامپ یک تیمسار آمریکایی را مامور کرده که این مسئله را حل کند و این دو کشور را به صلح برسانند. شکی ندارم که صلح خواهند رسید.

پس می‌توان نتیجه گرفت که مسئله بیشتر اقتصادی است و بعد از آمدن ترامپ قرار نیست به اوکراین کمکی شود.

اگر کمک‌ها قطع نشود، مطمئنا کم خواهد شد و دولت آمریکا به اوکراین فشار خواهد آورد که پروژه روسیه را قبول کند و نتیجه این خواهد بود که اوکراین از لحاظ حقوقی رسما سرحد مرزی روسیه را در مناطق دونتسک و لوهانسک در سمت شرق اوکراین جلوتر بیاورد و کریمه را قبول کند که جزء سند علی روسیه شود.

آمریکا همواره تلاش رقابت با چین است که مدام می‌شنویم. واقعیت هم این است که رقابت بین چین و آمریکا اینک خیلی شدید است. با این وصف، در وضعیت کنونی آیا یک خاورمیانه آرام به نفع آمریکاست یا خاورمیانه تک‌نه‌تک‌شده و پرآشوب؟

به عقیده من چین برای آمریکا خیلی مهم است. البته آمریکا چین را ساخت. یادم است چند سال پیش یک شرکت آمریکایی سوپرمارکتی به نام «والمارت» به اندازه کل اتحادیه اروپا از چین جنس می‌خرید و مقدار قابل‌توجهی از ذخایر ارزی چین قرضه علی آمریکاست. درواقع این دو کشور به هم وابسته هستند. چین از لحاظ نظامی به‌هیچ‌عنوان قادر به رقابت با آمریکا نیست. آمریکا ۱۱ و به‌زودی ۱۲ ناو هواپیمابر دارد که هرکدامش مثل یک شهر می‌ماند. زیردریایی و چندین ناو جنگی دارد. چین چنین تاسیساتی ندارد، ولی رقیب سیاسی آمریکا شده است. در آفریقای ساحل، با خروج فرانسه، چین و ترکیه دارند در این کشورها اعمال نفوذ می‌کنند و جایگزین فرانسه و آمریکا می‌شوند. نکته خیلی جالب این بود که در کشور نیجر، وقتی فرانسوی‌ها خارج شدند، آمریکایی‌ها هم که آنجا پایگاه نظامی داشتند خارج شدند و اقتصاد دست نیجر افتاد و پادکاش هم دست کروه واکنر روسیه. چین خارج نیست با آمریکا وارد جنگ نظامی شود، این را خودش می‌داند و برایش مهم است که به هر نحوی دسترسی بازار آمریکا را به شرکت‌ها و محصولات چینی نگه دارد. پس هیچ‌وقت چین منافع خودش در آمریکا را زیر پا نخواهد گذاشت. به خاطر اینکه در خاورمیانه تشنج ایجاد کند. در خاورمیانه باید آرامش نسبی باشد که فراورده‌های نفتی و گازی به بازارهای جهانی ارسال شود. در عین حال، تشنج ایجاد نشود که نیازی به حضور نظامی آمریکا در منطقه نباشد و سوم اینکه تحرکات دموکراتیک در منطقه اتفاق نیفتد که آسایش اجتماعی اروپا به هم بخورد و چند میلیون مهاجر به آنجا بروند. فقط این مسائل مطرح است. داستان دیگری نیست. آنچه در عراق پیا آذربایجان و عمان می‌گذرد، هیچ تاثیری در سیستم جهانی دارد. عراق هم کاملا فهمیده و می‌خواهد روزانه چهار میلیون و خرده‌ای نفت صادر کند، به‌طوری که بودجه عراق امروز در آمریکاست. درواقع دولت عراق هر ماه باید یک فاکتور به دولت آمریکا بزند که اینها نیازهای من است و خواهش می‌کنم برایم پول بفرستید. چون پول صادرات نفت عراق را آمریکایی‌ها وصول می‌کنند. دولت عراق از لحاظ مالی در تصرف کامل دولت آمریکا است.

نکته مهم دیگر رابطه عشق و نفرت بین اسرائیل و ترکیه است. آیا این رابطه واقعی است؟ بعید به نظر می‌رسد ترکیه و اسرائیل وارد تنش جدی شوند.

همان‌طور که مستحضرید اسرائیل در کل خاورمیانه تنها کشوری است که نیروی مسلح اتمی دارد، البته به‌جز پاکستان. اسرائیل بیش از ۴۰۰ کلاهک اتمی دارد و پیمان بین‌المللی معروف «IAEA» (پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای) را هم امضا نکرده است. کشور دیگری در منطقه بمب اتمی ندارد. تمام داستان سوریه به اندازه داستان اوکراین باشد. اوکراین بزرگ‌ترین منابع کشاورزی دنیا را دارد، اما سوریه ارزش اقتصادی ندارد. به توطئه فرق نمی‌کنم، ولی تمام تلاش آمریکایی‌ها صد درصد از نفوذ خودشان استفاده خواهند کرد تا اوکرا